

انجمن های ناشناس، ترفند جدید اصلاح طلبان برای جلب مردم به تظاهرات!

در روزهای پرتلاطم اخیر، هر گاه که اخبار مربوط به جنایات رژیم به گوش ایرانیان آزادیخواه ساکن تورنتو می رسید، خشم و کینه آنها به جمهوری اسلامی هرچه عمیقتر میشد. مردم به یکدیگر تلفن می زدند، گاه با یاد آوری صحنه های دلخراشی که دیده بودند گریه می کردند. امروز نیز همین آزادیخواهان، از "ندا" ی به خون خفته مردم آزاده ایران صحبت می کنند و برخی به همدیگر میگویند "ای کاش در ایران بودیم و کاری میکردیم، باید صدای مردمان را به گوش افکار عمومی جهان برسانیم، باید جمهوری اسلامی را با تمام جنایتکارانی که آنرا اداره می کنند به آتش بکشیم، مردم ما صدا ندارند، رادیو و تلویزیون ندارند، برویم توی خیابانها و فریاد بزنیم که ۳۰ سال است که مردم زحمتکش ما در دست جنایتکاران جمهوری اسلامی اسیر هستند، به زنجیر کشیده شده اند..."

این خشم و کینه مقدس مردم به رژیم (از هر جناح و دسته) و به اربابان رژیم (منجمله امپریالیستهای کانادایی) امری نیست که از چشم کسی پنهان مانده باشد. در نتیجه، همه دشمنان خلق دست به دست هم داده و هر یک به طریقی در تلاش اند تا نظام حاکم را حفظ کنند. و در همین راستا است که آنها برای مقابله با کمونیستها و ایرانیان آزادیخواه که خواهان نابودی جمهوری اسلامی هستند به میدان آمده و می کوشند تا از سردادن شعارهای سرنگونی در اعتراضات این روزها در خارج از کشور جلوگیری کنند.

در کانادا قبل از اینکه مردم آزادیخواه بتوانند خودشان را برای حمایت از هموطنانشان متشکل کنند، یک سری تظاهرات عمومی در میادین و محلهای خرید ایرانیان اعلام میشد و از مردم دعوت میشد که برای حمایت از هموطنانشان به تظاهرات بیایند. امضای زیر دعوت نامه ها خیلی گول زننده بود. اولین اطلاعیه دعوت به تظاهرات را که دیدم، متوجه ماهیت آنها نشدم. دقیق یادم نیست، اسمی شبیه به "انجمن حمایت- یا پشتیبانی- از مبارزات مردم ایران" داشت. اما وقتی که به آن تظاهرات رفتم، دیدم که این انجمن، متشکل از اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی و توده ای/اکثریتی های شناخته شده مقیم تورنتو است.

اولین ماجرای که به رو شدن دست این جمع دغلکار و دشمن توده ها انجامید، وقتی بود که (در تظاهرات ۱۴ ژوئن در میدان "مل لستمن" تورنتو) پرچم رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی را پشت تریبون سخنرانی خود آویزان کردند، و تلاش کردند که هر کسی را که شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" سر می داد را تحویل پلیس بدهند.

این دغلکاران با اشاعه ایده هایی چون: "باید اتحادمان را حفظ کنیم، شعار مرگ بر این و آن ندهید، مردم در ایران هنوز نمی گویند مرگ بر رژیم، ما هم موسوی را نمی خواهیم اما هیچ رهبر دیگری نداریم، اگر رژیم بره آیا کسی بجز موسوی هست که مردم را رهبری کند؟ جوانها در ایران موسوی را می خواهند،..." به رواج ناآگاهی در میان مردم دامن میزدند. و از طرف دیگر، دستگاه های تبلیغاتی (برخی از روزنامه های فارسی زبان) این گروه دغلکار نیز با دادن گزارشهای نادرست در مورد کمونیستهای مبارز، اینطور وانمود می کردند و میکنند که گویا کمونیستها گروه های خیلی کوچک هستند که گاهی اوقات هم "تظاهرات یک نفره" برگزار می کنند.

در چنین شرایطی و با توجه به تشدید اعتراضات مردمی در ایران شنیدم که در ۱۶ ژوئن قرار است دو باره تظاهراتی در میدان "مل لستمن" برگزار شود با توجه به تجربه حرکت قبلی کنجکاو بودم که ببینم این بار چه کسانی این حرکت را فرا خوانده اند. متوجه شدم که باز هم کمیته ای تحت نام "کمیته همبستگی با ملت ایران برای برگزاری انتخابات آزاد" تشکیل شده و از ایرانیان مقیم تورنتو دعوت کرده که در تظاهرات میدان "مل لستمن" شرکت کنند.

در تظاهرات ۱۶ ژوئن در میدان "مل لستمن" نیز همان حرکت‌های موزیانه و فریکاری‌های عوام‌فریبانه تکرار شد. این بار دیگر می دانستم که دعوت کنندگانی که زیر اسم "کمیته همبستگی با ملت ایران برای برگزاری انتخابات آزاد" پنهان شده اند، درواقع کمیته ای متشکل از اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی که شامل توده ای/اکثریتی ها هم می شود، هستند، و هدفشان هم در واقع به قتل رساندن خیزشهای توده ای اخیر است، نه حمایت از آن.

با این هدف که باید صدای مردم ستمدیده ایران را به گوش جهانیان رساند و اجازه نداد که این مبارزات در چارچوب سیاستهای اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی در عمل به قتل برسد، تصمیم گرفتم در این تظاهرات شرکت کنم و در حد توان خودم اجازه ندهم که کمیته مزبور که در واقع باید آنرا "کمیته هماهنگی برای به قتل رساندن خیزشهای توده ای" نامید در مأموریتش موفق شود. فعالین گروه های چپ اکثرا در آنجا بودند و همچون بار پیش پلیس بخاطر حمایت از "کمیته" مزبور افرادی را که آرم گروه های کمونیستی را حمل می کردند و علیه رژیم جمهوری اسلامی شعار میدادند را در قسمتی از میدان در محاصره خود گرفته بود. در شرایطی که صدای سرودها و شعارها و سخنرانی های ما قطع نمیشد و بتدریج بر تعداد کسانی که در سر دادن شعارهای انقلابی به ما می پیوستند، افزوده میشد، "کمیته هماهنگی برای به قتل رساندن خیزشهای توده ای" به این در و آن در می زد که راهی برای خفه کردن صدای ما یعنی شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی از هر جناح و دسته" (که درواقع خواسته اصلی کارگران و دیگر توده های ستمدیده ایران است) پیدا کنند. اما موفق نشدند.

تجربه نشان داد که در حرکت فوق، هدف اصلی برگزارکنندگان کمیته مزبور یعنی "کمیته هماهنگی برای به قتل رساندن خیزشهای توده ای" این بوده که اجازه ندهند کسی به کمونیستها بپیوندد و نگذارند که شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" به شعاری همگانی تبدیل شود. اما آنها هیچوقت نتوانستند بطور کامل در این کار موفق شوند. تعداد زیادی از ایرانیان (که اتفاقاً وابسته به گروه های چپ هم نبوده و نیستند، اما انسانهای آزادیخواه و مخالف رژیم هستند) همیشه به صف ما پیوسته و با ما شعار داده و سرود انقلابی می خواندند.

گزارشی از تظاهرات ۲۱ ژوئن در میدان "کوئینز پارک"

به دنبال تظاهرات ۱۶ ژوئن، جماعت مزبور تصمیم گرفت که از پلیس شهر اجازه رسمی برگزاری تظاهراتی را در روز یکشنبه ۲۱ ژوئن در میدان "کوئینز پارک" بگیرد. آنطور که شنیدم پلیس به آنها گفته بود که اگر اجازه رسمی داشته باشند، آنوقت پلیس می تواند کسانی را که شعار های خارج از برنامه سر می دهند را از محل تظاهرات خارج کند. وقتی به کوئینز پارک رسیدیم، دیدم که تعداد چپ ها بیشتر از قبل است. گروه های چپ میدان را پر از پلاکاردها و پرچم های بزرگ خود کرده بودند. تصاویری که صحنه های تظاهرات خونین مردم مبارز کشورمان را نشان میدادند، یکی از پلاکاردها، عکس مردمی بود که ستاد بسیج را آتش می زدند و در زیر آن نوشته شده بود "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد". در زیر عکسی از دخترها و پسرهای جوان در نبردهای خیابانی با پاسدارها نوشته شده بود "ما زن و مرد جنگیم، جنگ تا بجنگیم". در زیر عکس "ندا" نوشته شده بود "خامنه ای، رفسنجانی، احمدی نژاد، موسوی، خاتمی، مرگ به نیرنگتان! خون جوانان ما میچکد از چنگتان!"

این عکس ها مرا شدیداً تحت تأثیر قرار می داد و به دوران انقلاب سال ۵۷ می برد. زمانی که با هم نسلان خود در خیابانهای تهران بر علیه رژیم شاه شعار می دادیم.

تلاشها و تشبثات کمیته برگزارکننده که به هیچ وجه نمی خواست شعار سرنگونی جمهوری اسلامی داده شود و به هر وسیله ای متوسل می شد تا کمونیستها را محدود سازد، این بار هم نه تنها به نتیجه نرسید بلکه کمونیستها موفق تر از تظاهرات قبلی هم عمل کردند. یک دلایل این بود که مبارزات مردم در داخل ایران شدیداً رشد کرده و رادیکالیزه تر شده بود و بیشتر مردم بدون نوار سبز در خیابانها دیده میشدند.

از نکات جالب حرکت مذکور، این بود که پس از این که ندا آقا سلطان به سمبل مبارزه مردم در وضعیت کنونی جنبش تبدیل شد، بسیاری از کسانی که به این تظاهرات آمده بودند، به جای پرچم یا نوار سبز، عکس "ندا" را در دست داشتند.

در اینجا بی مناسبت نیست صحبت هایی هم که در جریانش قرار گرفتم را بازگوئی کنم. در حالی که پلاکارد بزرگی در دست داشتم که عکس چند تا جوان که با سنگ به پاسدارها حمله میکردند را نشان میداد و زیرش نوشته شده بود: "وای به روزی که مسلح شویم"، و آرم چریکهای فدایی خلق ایران در بالای این پلاکارد به چشم می خورد، در میان جمعیت راه می رفتم. یک جا متوجه شدم که عده ای با پرچم شیر و خورشید پسر جوانی را دوره کرده اند و سرش داد میزنند و می گویند:

- تو نمیدونی دموکراسی چیه. دموکراسی یعنی اینکه سلطنت طلب هم باشه.
پسر جوان از اینکه وسط یک عده آدم تنها گیر افتاده بود و ناراحت بود، جواب میداد:
- مردم رژیم سلطنتی را سرنگون کردند.

با این درک که باید به او کمک کنم، در میان آن جمع قرار گرفتم و با صدای خیلی بلند که بتوانم فریاد مردهائی که به سر آن پسر جوان داد می زدند را خاموش کنم، سعی کردم ابتدا از ضرورت دموکراسی صحبت کنم و گفتم:

- مردم می خواهند در ایران یک سیستم آزاد و دموکراسی واقعی وجود داشته باشه. جامعه ایران باید آزاد بشود تا هر کس هر نظری دارد بگوید. در آن جامعه شما هم اگر دلتان می خواد شاه را دوست داشته باشید، کسی مانعتان نمی شود، مگر این که بخواهید که دموکراسی را از مردم بگیرید و یک دیکتاتور را برای مردم بیاورید. رژیم سلطنتی هم مثل رژیم جمهوری اسلامی دیکتاتور و دشمن مردم بود. مردم نه شاه می خوان، نه ملا. مردم آزادی و دموکراسی واقعی می خوان، آنها دیکتاتوری پولدارها را نمی خوان.

تأکید کردم که شاه دیکتاتور بود. و پرسیدم که اگر شاه دیکتاتور نبود، چرا مصدق را سرنگون کرد؟ و گفتم که شاه خسرو گل سرخی را کشت، صمد بهرنگی را کشت، آن همه جوان آزادیخواه را کشت، ...

بعضی ها حرف مرا تصدیق میکردند و میگفتند "این خانم راست میگه".

نکته بعدی اینکه در این تظاهرات دختر جوانی را دیدم که پرچم کوچکی از جمهوری اسلامی در دست داشت. وقتی عده ای به او اعتراض کردند، وی در پاسخ به اعتراضات مردم گفت:
- "ندا" هم رأی داده بود.
اما، یک نفر در جوابش گفت:

- چي ميگي خانم؟ نامزدش گفت که نه "میمونه" را می خواسته و نه "گاوه" را!!
در جریان بحث با مردم و شرکت در بحثهای آنها دو نفر که پرچمی دستشان نبود و حرفی هم جز فحش دادن به کمونیستها نمی زدند، در حالی که می گفتند: "جای کمونیستها اینجا نیست"، مرا هول دادند. برای مقابله با پلاکاردی که در دستم بود به طرفشان رفتم و تهدیدشان کردم که اگر "جرئت دارید یک بار دیگه هول بدید." در همین موقع چند نفر برای کمک به من سر رسیدند و آن دو نفر (که بعداً آنها را با پرچم جمهوری اسلامی دیدمشان) با رسیدن کسانی که برای کمک به من آمدند، فرار کردند.

در این حرکت تعداد نیروهای چپ بیشتر شده بود. برخی از افراد متوهم (که خود را چپ هم می دانند) در اولین روزها وارد صف چپ نمی شدند و میگفتند که مبارزات مردم در پوشش پرچم سبز است و ما هم نباید صف خودمان را از مردم جدا کنیم. با گسترش مبارزات مردم و سرکوب خونین آن فهمیده بودند که به خطا رفته اند.

این طرز فکر اشتباه از آنجا ناشی میشود که این افراد نمی دانند که اکثر مردم شرکت کننده در تظاهرات اساساً طرفدار موسوی نیستند و بخشی هم که از علائم سبز استفاده می کنند، به این خاطر این کار را می کنند که فقط فضای دیگری برای مبارزه با رژیم ندارند، و برای حفاظت از

خود آن را سپر خود قرار می دهند. یعنی مجبور شدند که مبارزاتشان با رژیم را در پوشش سبز شروع کنند. اما در واقع سبز نیستند.

برخی هم در روزهای اول میگفتند که حرکت مردم در ایران، از آنجا که تحت پوشش انتخابات و رهبری موسوی شروع شده، ارتجاعی است و نباید از آن دفاع کرد. اما با تشدید مبارزات توده ها و دیدن صحنه های خونین سرکوب مردم کم کم فهمیدند که چقدر در اشتباه هستند. این افراد متوجه نیستند که نفس مبارزات خودبخودی توده ها ارتجاعی نیست و باید دانست که عدم وجود امکان برافراشتن پرچم سرخ، بخشی از مردم را به دنبال پرچم سبز کشانده است که به باورشان تنها روزنه موجود برای بروز کینه انقلابی شان به رژیم سرمایه داری وابسته، می باشد. با چنین درکی نیروهای انقلابی وظیفه خود دانستند که در هر کجا که هستند باید از خیزشهای توده ای حمایت کنند و ضمن شرکت در آنها بکوشند مبارزات مردم را از زیر نفوذ نیروهای ارتجاعی و سازشکار خارج ساخته و انرژی توده ها را در جهت درست یعنی سرنگونی شرایطی که ظلم و ستم را روزانه باز تولید می کند کانالیزه نمایند.

اصولاً حضور نداشتن در کنار مردم آزادیخواه (به خصوص در شرایط حساس کنونی که خیزشهای توده ای در ایران در معرض خطر قرار دارند) به معنی خالی گذاشتن میدان برای جولان ارتجاع می باشد. در نتیجه، انسانهای آگاه و مبارز باید همیشه در صحنه های اجتماعی حضور داشته باشند و ارتجاع را در نقابها و رنگهای مختلف اش افشاء کنند و در شرایط کنونی تلاش کنند که از عملی شدن اهداف اصلاح طلبان حکومتی و غیرحکومتی جلوگیری نمایند. اینها مانند خمینی و دارو دسته اش که انقلاب ۵۷ را از چنگ مردم درآورده و به شکست کشاندند، می کوشند خیزشهای توده ای اخیر را با پرچم سبز خفه کنند. از این رو شدیداً باید به مقابله با آنها پرداخت.

سهیلا دهماسی
۴ تیر ۱۳۸۸ - ۲۵ ژوئن ۲۰۰۹